

● چکیده مقاله

امروزه، کره زمین، شاهد فزونی جمعیتی است که نسبت به زمانهای قبل از این، بی سابقه بوده است. طبق گفته یک نشریه داخلی، در هر ثانیه، سه کودک به جمع دیگر انسانها می پیوندند این امر برنامه ریزان را بر آن داشته که جهت تأمین نیازهای آتی آنان، فکری بکنند. لذا در تمامی محافل اقتصادی، مسئله اشتغال جهت این فزونی جمعیت مطرح می شود. اشتغال عاملی است که باعث به خدمت گرفتن صحیح تواناییهای فکری - بدنی انسان می شود و آرامش جامعه را با از بین بردن بیکاری، جلوگیری از مهاجرت های نیروی جوان فعال روستایی به شهرها، پرورش استعدادها، بالا بردن درآمد ناخالص ملی، تا حدود زیادی تضمین می کند.

در این تحقیق و بررسی، بیشتر به مسأله اشتغال در محیط روستایی پرداخته شد. و تا حدودی عواملی که به نحوی با این مسأله در ارتباطند، مورد بحث قرار گرفته شده است. از جمله این عوامل عبارتند از:

۱ - ماهیت اشتغال : در این قسمت به مسأله اشتغال از دید واقع بینانه نگریسته شده است.

۲ - نظریات و الگوهای راجع به اشتغال: در این قسمت به چهار نظریه و الگو درباره اشتغال اشاره

شده، و نقاط ضعف و قوت هر یک از اینها بررسی شده است.

۳ - نقش آموزش در فرآیند اشتغال: در این مبحث تأثیری که آموزش در کیفیت و کمیت عامل اشتغال داشته، مورد تأکید قرار گرفته است.

۴ - نقش زنان در اشتغال و توسعه روستایی: در این مورد نیز به اهمیت زنان در اشتغال مناطق روستایی و نادیده انگاشته شدن آنان به عنوان نیروی کار مفید پرداخته شده است.

۵ - توریست و نقش آن در اشتغال زایی روستا: در این قسمت به عامل جدید نقش توریست در اشتغال روستاییان اشاره گردیده و عوامل و نارساییهای موجود در این زمینه بیان شده است.

۶ - نتایج و پیشنهادات: در پایان به راهبردهای مهم جهت اشتغال بهتر و اصولی در محیط روستا اشاره گردیده و از دید کارشناسی مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته شده است.

● مقدمه

در میان شاخصهای اقتصادی، قطعاً اشتغال جایگاه ویژه ای دارد. نیاز به فرصتهای اشتغال در جامعه، فکر تمامی دانشمندان اقتصاد را به خود

اشتغال و نقش آن در توسعه روستایی

■ قسمت اول

● هادی عاقلی مقدم

● کارشناس دفتر آموزش روستاییان

● معاونت ترویج و مشارکت مردمی

مشغول کرده است. در دهه های اخیر، با رشد روزافزون جمعیت، مسأله اشتغال جای خود را در بیشتر محافل اقتصادی باز کرده است. عدم برنامه ریزی در بوجود آوردن فرصتهای شغلی مناسب، باعث بروز مشکلاتی شده است. فرصتهای شغلی، چه در شهر و چه در روستا، هر دو نیاز به برنامه ریزی درست و دقیق دارند. از زمان انقلاب صنعتی تا کنون شهرها رشد بسیار بالایی داشته اند و روز به روز به مهاجرینی که خانه و کاشانه خود را در روستا ترک کرده اند و راهی شهر می شوند، اضافه می گردد. اینان به تهیه شغلی خوب راهی شهر می شوند و زمین و کاشانه خود را به امان خدا رها می کنند و جذب کارهایی می شوند که به تخصصی نیاز ندارد. زمانی روستاها، تغذیه کننده شهرها بودند و شهرها، وابستگی شدیدی به روستاها احساس می کردند، ولی در دهه های اخیر، این وابستگی کم رنگ تر شده است چرا چنین است؟ آیا وقت آن نرسیده که روستاها را آن گونه که شایسته است، ببینیم و به آن ارج دهیم.

در این تحقیق سعی شده است که آن دسته از عواملی که به نحوی با اشتغال رابطه مستقیم و غیر مستقیم دارند بر شمرده شوند و راهبردهایی که جهت اشتغال مفید فایده باشد، ارائه گردد. امید است که این تحقیق و برررسی، گامی هر چند ناچیز به سوی

ریشه کن کردن بیکاری و فقر در جامعه روستایی بردارد و دانشمندان روستاشناس را به توجه هر چه بیشتر بر این مسأله ترغیب سازد.

ماهیت اشتغال

مسأله اشتغال در واقع گستره ای است از مسائل مرتبط به یکدیگر که برخی از آنها پیشتر حاد هستند و برخی کمتر. و غالباً دایره شمول آنها بسی فراتر از گروههایی است که مستقیماً بایکاری آشکار، دست به گریبانند.

ابعاد گوناگون مسأله اشتغال در اکثر کشورهای در حال توسعه عبارتند از:

۱- کمبود فرصتهای کار

۲- کم کاری و استفاده ناکافی از نیروی کار، علاوه بر بیکاری آشکار.

۳- انتظارات شغلی، بویژه در میان جوانان و تحصیل کرده ها که غالباً با کارهای موجود و مشاغلی که برای تسریع توسعه ملی اولویت دارند، مغایر هستند.

بر اساس این موازین نسبت نیروی کار، از جنبه های مهم مسأله اشتغال است. از درصد افراد دچار بیکاری آشکار، بسیار بیشتر مسأله توزیع درآمد، چه از نظر سهم درآمد دریافتی از سوی گروههای مختلف جمعیت و چه از لحاظ کمی جمعیت که در خط فقر واقعی یا در زیر آن زندگی می کنند، ارتباط نزدیکی با مسائل اشتغال دارند. برخی استدلال کرده اند که پدیده فقر، مسأله ای چنان مهم است که هرگونه برخورد جداگانه ای بامسأله اشتغال بدون توجه به مسأله فقر گمراه کننده خواهد بود. هر چند این نظر، افرادی تر از آن می نماید که بتوان آن را کلاً پذیرفت، اما تحلیل درست مسأله اشتغال، باید روابط میان نوع و سطح درآمد و توزیع درآمد را، در هر مرحله از تحلیل، مورد توجه اکید قرار دهد.

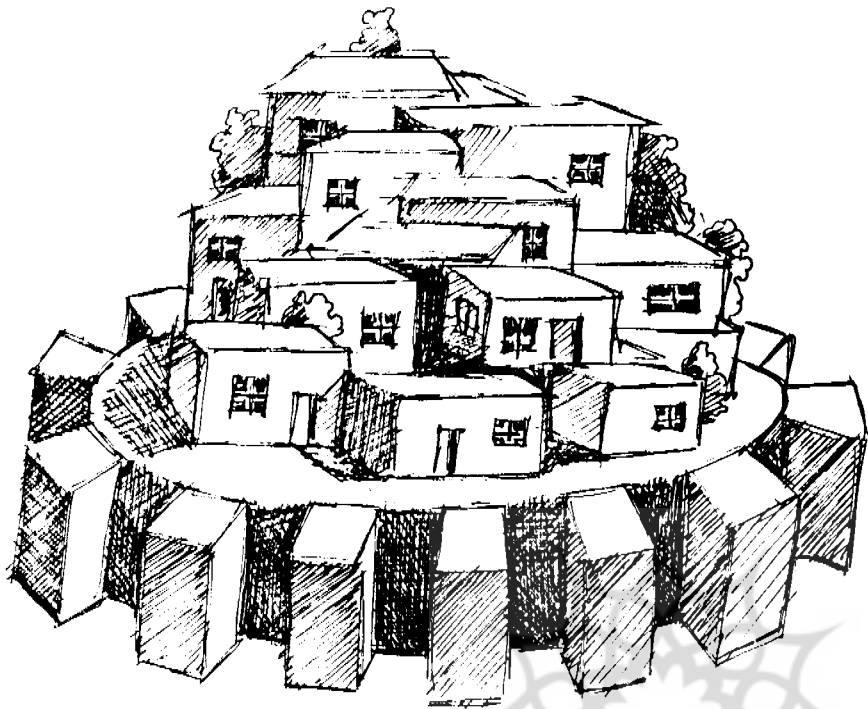
به طور خلاصه، می توانیم بر سه نتیجه گیری عمده، درباره ماهیت اشتغال در کشورهای در حال توسعه، تأکید کنیم. اول آنکه: این مسأله ابعاد گوناگونی دارد که بسیاری از آنها در مقایسه با اثر بیکاری آشکار در کشورهای توسعه یافته، در بدترین مراحل رکود بزرگ بر بخش بسیار وسیع تری از نیروی کار اثر می گذارد.

دوم آنکه: علل بیکاری بسیار فراوانتر، از نارسایی تقاضاست. در واقع کندوکاو در علل مختلف سریعاً به تحلیلی می انجامد که در بزرگترین تمامی ساختار اجتماعی - اقتصادی است و کما بیش کلیه عناصر و استراتژی توسعه را دربرمی گیرد.

سوم آنکه: اگر چه وضعیت شاغلان و بیکاران در کشورهای در حال توسعه، تفاوت بسیار زیادی با اوضاع شاغلان و بیکاران در کشورهای پیشرفته نداشته باشد، اما شرایط زندگی مادی و معنوی تعداد روزافزونی از افرادی که هم در میان بیکاران و هم در میان شاغلان دچار فقر هستند، روز به روز سخت تر و غیر قابل تحمل تر می شوند. این اوضاع و احوال تفاوت بازهم شدیدتری با شرایط عمومی کشورهای پیشرفته تر دارد. هر چند کشورهای غنی تر هم دارای گروههای حاشیه ای هستند که در مرز فقر واقعی زندگی می کنند پس چه از رهگذر تغییرات عمده در سیاست داخلی و چه از نظر روابط میان کشورهای ثروتمند و فقیر جهان نیاز مبرمی به عمل وجود دارد.

● نظریات و الگوهای اشتغال

مرفورترین الگوهای اشتغال، احتمالاً الگوی آرتور لوییس Arthur Lowies (۵۴ - ۱۹۵۸) است که سپس فی الیو رانیس Ranis (۱۹۶۴) غنای بیشتری بدان بخشیدند و شاید بیش از حد، آن را صوری کردند. در الگوی لوییس - فی - رانیس، اقتصاد توسعه نیافته،



دو بخش دارد. بخش کشاورزی (یا بخش معیشتی) که مشخصه آن نیروی کار اضافی است و بخش صنعتی (یا بخش مدرن) که نیروی کار، از بخش معیشتی به تدریج به آن انتقال می‌یابد. آنچه که مرکز توجه الگو قرار دارد، هم فرآیند این انتقال، و هم رشد اشتغال در بخش مدرن است. اما انتقال و جذب نیروی کار، در بخش مدرن، با آهنگی صورت می‌گیرد که میزان انباشت سرمایه Capital accumulation در صنعت، تعیین کننده آن است. میزان انباشت سرمایه در بخش صنعت، و به نوبه خود، توسط بازار سود، نسبت به دستمزدها، با فرض این که سرمایه‌داران، تمامی مازاد را مجدداً سرمایه‌گذاری خواهند کرد، تعیین می‌شود. سطح دستمزدها، در بخش صنعتی، در الگوی اصلی لوییس، ثابت فرض شده است و به صورت نسبت ثابتی از سطح دستمزدهای معیشتی در بخش سنتی، در نظر گرفته می‌شود. با پیشرفت انتقال نیروی کار، بیکاری یا کم‌کاری در مناطق روستایی یا افزایش اشتغال در بخش مدرن صنعتی، کاهش خواهد یافت.^۲

از نظر صنعت و تکنولوژی بازمانده‌اند، دست دادن نیروی کار خصوصاً در بخش روستا، یک معضل بزرگ تلقی می‌شود و کشور را روز به روز به سوی وابسته‌تر شدن، خواهد کشانید.

به هر حال، چنین انتقادهایی، نباید موجب آن شود که سهم بنیادی این الگو، در تأکید به دو عنصر موجود در این مسأله، یعنی تفاوت‌های میان بخشهای شهری و روستایی و اهمیت عظیم انتقال نیروی کار، میان این دو بخش، نادیده گرفته شود.

دومین نوع الگوی اشتغال، نسخه بدلی است از الگوهای بنیادی هارود - دامار Harrod - Domar که توجه آن بیشتر معطوف به رشد اشتغال است تا به رشد ستانده، این الگویی است که خواه آشکارا یا ضمنی، غالباً هم در برنامه‌ریزی میزان رشد اقتصادی لازم برای جذب افراد اضافه شده به نیروی کار و هم در محاسبه میزان شکاف بیکاری (در صورتی که چنین رشدی به دست نیامده باشد)، بکار می‌رود. رشد اشتغال خواه با فرض کردن ضریب‌های نیروی کار به ستانده یا با دخالت دادن فرضهای مربوط به بهره‌زایی که ضریب ستانده به نیروی کار در آنها غالباً در طی زمان به صورتی مداوم و برون زا رشد می‌کند، فراهم

بیکاری، آشکار بوده است.

علاوه بر گفته‌های فوق، وجود دستمزدهای ثابت، باعث عدم نوآوری و تحرک، در جامعه می‌گردد. اگر یک جامعه کشاورزی را، مثال بزنیم؛ مسأله روشنتر خواهد شد. می‌توان گفت که کار کشاورزی کاری سخت و دشواری است، زیرا تا زمانی که بخواهد، محصولی به ثمر برسد، مراحل کاشت، داشت، برداشت را طلب خواهد کرد.

کشاورز در مرحله داشت، زحمات زیادی را متحمل می‌گردد: اگر در فرض لوییس، سطح دستمزدها ثابت فرض شود، آن خوش نشین روستایی که حقوقی ثابت و حتی بیشتری باتوجه به نداشتن زمین بدست می‌آورد. در صورتی که فرد کشاورز، حقوق ثابت و غیر متغیر، در اختیار داشته باشد، این فکر در کشاورز ایجاد می‌شود پس کشاورزی چرا؟ و کشاورز به کشاورزی بی‌اعتنا می‌شود و نسبت به کار پرازش خود بی‌تفاوت شده، کار دیگری را در پیش می‌گیرد.

در مورد انتقال نیروی کار در الگوی فوق، همانطوری که گفته شد، این الگو با اوضاع اغلب کشورهای در حال توسعه، میانیت دارد. در کشورهای بی‌کاهم تلاششان بر کشاورزی است و از دنیای صنعتی

لازم به یادآوری است که دو فرض اصلی الگوی فوق با، اوضاع واحوال بیشتر کشورهای در حال توسعه اختلاف دارند. نخست آنکه این الگو، وجود بازار نیروی کار در مناطق روستایی و اشتغال کامل در مناطق شهری را مفروض داشته است. پژوهشهای کنونی حاکی از این است که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تقریباً عکس این وضع صادق است. بیکاری آشکار و قابل ملاحظه‌ای در مناطق شهری وجود دارد، اما تقریباً هیچ‌گونه مازاد عمومی نیروی کار، در مناطق روستایی به چشم نمی‌خورد. در مناطق روستایی مازاد فصلی نیروی کار شایع است و در کشورهای که نسبت جمعیت روستایی به زمین، فوق‌العاده بالاست یا مالکیت ارضی، بی‌اندازه نابرابر است، مقداری نیروی کار اضافی، در روستا وجود دارد. ثانیاً الگوی لوییس، مرزهای واقعی را تا جایی که نیروی کار اضافی در مناطق روستایی ناپدید شود، ثابت فرض می‌کند.

وضعیت نمونه وار در کشورهای در حال توسعه، افزایش قابل ملاحظه دستمزدهای واقعی در مناطق شهری (چه بطور مطلق و چه نسبت به معیارهای زندگی در مناطق روستایی) حتی در عین وجود

می‌آید. در این صورت رشد اشتغال اساساً تابعی از سطح و تحول بهره‌زایی و میزان پس‌انداز، نسبت به سرمایه‌ستانده^۲ خواهد بود.

رشد نیروی کار در چنین الگوهای، گرچه غالباً با توجه به سن جمعیت بر مبنای فرض ثابت یا متغیر بودن میزان مشارکت در سنین خاص محاسبه می‌شود، ولی معمولاً تابعی از رشد جمعیت است. در این صورت، بیکاری عبارت خواهد بود: از شکاف میان عرضه پیش‌بینی شده نیروی کار و تقاضای حاصل از تعداد فرصت‌های شغلی پیش‌بینی شده. ضعف نگرش هارود - دومار، از لحاظ مناسب بودن آن برای تحلیل مسائل کشورهای در حال توسعه، ناتوانی اش در تشخیص تفاوت میان بخش‌های مختلف اقتصاد یا اهمیت انتقال نیروی کار، میان آنهاست. این الگو را شاید بتوان، الگوی کاملتر رشد اشتغال بخش مدرن در درون چارچوب الگوی لوییس دانست. مکانیزم انباشت سرمایه و گسترش اشتغال در الگوی لوییس را هم میتوان، مورد خاصی از انباشت در الگوی ساده هارود - دومار دانست (با فرض این که یک اقتصاد بسته با فقدان پس‌انداز از دستمزدها، پس‌انداز کامل سرمایه‌داران از سود، سرمایه‌گذاری تمام پس‌اندازها، ثابت بودن نسبت سرمایه به نیروی کار و بازده‌های نزولی سرمایه را در نظر بگیریم).

این الگو، به نوبه خود از جنبه‌های مختلف حایز اهمیت است. این که اشتغال را بر بازده ترجیح دهیم، اختلاف میان به حداکثر رساندن بازده و اشتغال جاری، اجتناب ناپذیر باشد، چرا باید خواهان قربانی کردن بازده در برابر اشتغال باشیم. چهار پاسخ ممکن است، به نظر برسد. (هرچند دیگران ممکن است دلایل دیگری را هم مد نظر داشته باشند). این چهار دلیل عبارتند از:

۱- ممکن است ایجاد اشتغال و پرداختهای فردی حاصل از آن تنها مکانیسمی باشد که درآمد، از طریق آن می‌تواند، در میان آنهايي که در غیراین صورت بیکار می‌مانند، مجدداً تقسیم گردد که همراه با یک نظام پولی کارآمد، مالیات نبوی همراه با اعانه به بیکاران، خدمات اجتماعی رایگان و سایر شکل‌های کمک رسانی به بیکاران، می‌تواند به‌عنوان موتور برای بازتوزیع درآمد به کار رود. در یک جامعه توسعه

نیافته وفاداری به خانواده گسترده مزد بگیران شاغل را وادار به تسهیم دستمزدهایشان با خانواده‌های غالباً گسترده خود می‌کند. اما اگر نه خانواده و نه نظام پولی هیچ‌گونه مجرای نظامداری (سیستماتیک) برای بازتوزیع فراهم نکنند؛ ایجاد شغل می‌تواند، برای این منظور مورد استفاده قرار گیرد. در این صورت تولید و اشتغال بیشتر به عنوان وسیله‌ای برای اینکار، قربانی توزیع بهتر خواهد شد.

۲- بیکاری، خراب‌کننده روحیه است مورد نیاز نبودن و توانایی هیچ‌گونه کمکی را نداشتن، روحیه انسانی را پایین می‌آورد و موجب از دست‌دادن عزت‌نفس او می‌شود. حفظ عزت نفس انسانی، ارزش آن را دارد که بخشی از تولید را قربانی آن کنیم^۳ همان طور که باربارا وارد Barbara Ward گفته‌است بین تمام بلاها، بیکاری بدترین آنهاست بنابر این می‌آورد که تولید را برای کاهش این بلیه قربانی کنیم. گرچه معلوم نیست که حتی تولید ملی با این کار پایین‌بیاید.

۳- ممکن است پنداشته شود که کار صرف نظر از تأثیرش بر روحيات و عزت‌نفس و سایر احساسات انسانی، ذاتاً چیز خوبی است^۴ چون اخلاق منزه ممکن است ایجاد کار را (صرف نظر از کمکش به تولید) به منزله وظیفه‌ای با ارزش توصیه کند. مکتب پارسایی یا منزه طلبی در انگلستان، نقش با ارزش در مطلوب جلوه دادن قربانیهای لازم، اما نامطلوبی که پیش برنده انقلاب صنعتی در آن کشور شد ایفا کرد.

۴- معایب و خطرات سیاسی آشکاری، در بیکاری و نداشتن کار وجود دارد. این خود دلیل مهمی برای ارزش قائل شدن برای اشتغال است زیرا این سیاستمداران هستند که تا جایی که قدرت انسانی اجازه می‌دهد، کار کرد عینی جامعه را تعیین می‌کنند. در هر حال عدم ثبات سیاسی، سرانجام ممکن است، رشد و سطح بازده را به خطر بیندازد.

سومین الگو، الگوهای اکاوس Eckus و نیز بلاوگ Blaug و وودهال Wood hall (۱۹۶۹) است که اینان، در تحلیل بیکاری در کشورهای در حال توسعه، نتایج عدم تعادل قیمت‌های عوامل را با استفاده از منابع و تخصیص آنها، بویژه برای اشتغال، مورد تأکید قرار داده‌اند. این شیوه تحلیل اشتغال، غالباً جزئی بوده و تنها به عدم تعادل قیمت‌های عوامل، در

ارتباط با عملکردهای بازار کار، توجه فراوان داشته است و به طور ضمنی فرض کرده‌است، که بقیه اقتصاد بر مبنای فرضهای نئوکلاسیک عمل می‌کند. بنابراین از تحلیل تمامی نتایج آن خودداری ورزیده‌است. اکاوس تأثیر عدم تعادل قیمت‌ها را به وسیله توابع مختلف تولید تحلیل کرده‌است و نشان می‌دهد که چگونه در یک مورد ایستا، هم عدم تعادل قیمت‌های عوامل وهم امکانه‌های محدود، برای جانشینی مؤثر نیروی کار به جای سرمایه یا هر دوی آنها می‌توانند، منجر به ناتوانی بازار، در پایایی کردن وضع خود شوند که خود به بیکاری آشکار می‌انجامد. بلاوگ لیارد و ودهال یک الگوی پویایی تطبیقی ساده را مطرح می‌سازند که تغییر جهت‌هایی پویا را در طی زمان در منحنیهای عرضه و تقاضای نیروی کار در نظر می‌گیرد. اما الگوی ایشان با تمرکز توجه خویش بر تغییرات دستمزدها به جای قیمت‌های نسبی عوامل و بر اشتغال دانش‌آموختگان به جای بررسی اشتغال به‌طور کلی، تحلیل را سخت به سادگی می‌کشانده در حالی که، اکاوس علت این که چرا تعادل در بازار کار، هرگز نمیتواند پدید آید را پژوهش می‌کند. تحلیل پویای بلاوگ نشان می‌دهد که حتی هنگامی که نیروهای بازار در حال گرایش به سوی تعادل هستند، ممکن است بسیار کندتر از آن عمل کنند که بتوانند، مقادیر اولیه بیکاری را پیش از این که تغییر جهت‌های پویا در عرضه و تقاضا، دوباره وضعیت عدم تعادل دیگر پرا پدید آورند، از میان بردارند. میزان افزایش توقعات و آرزوهای شغلی در دهه گذشته که ناشی از بسط آموزش، اما پیامد گسترش و عظیم و تأثیر وسایل ارتباط جمعی و تسریع خود به خودی تحول سیاسی نیز هستند وعده‌های سیاستمداران در دوران کسب استقلال، در بسیاری از کشورها با گسترش آرزوهای افراد برای کسب شغل جدیدی در بخش مزد و حقوق بگیری اقتصاد، انطباق پیدا کرد.

اهمیت آرزوها در تأثیر قاطعانه آنها بر انتظارات شغلی نیروی کار است و نه فقط بر رشد کل آن، چون بخشی از مسأله اشتغال ناشی از ناهمسازی میان فرصت‌های شغلی موجود و انتظارات شغلی است، انگشت گذاشتن بر عدم تعادل ساختاری موجود میان عرضه و تقاضا و نیز میان نابرابریهای موجود در میزان

رشد آنها واجد اهمیت است. از جنبه تقاضا، تحلیل تجربی فرصتهای شغلی، اهمیت عظیم ساختار اقتصادی را آشکار می‌کند. اگر چه الگوهای دوگانه این ساختار اشاره شده است، اما واقعیت بسیار فراتر از یک تقسیم ساده میان بخش سنتی و مدرن است. ویژگیهای ساختاری تعیین کننده در کشورهای در حال توسعه شکلهای گوناگونی دارند که در ماهیت وابستگی آنها به صادرات در نوع مالکیت ارضی، در بعد خصوصیات بخش حرکتی و بخش خدمات کشاورزی و صنعت در میزان کنترل ایشان از سوی خارجیها جلوه گر است. تمامی این پدیدهها بر حدود بیکاری و سرعت انطباق اقتصاد، برای از میان بردن آن تأثیر می‌گذارند.

در این دیدگاه نیز به نوبه خود به عدم تعادل بین سرمایه و نیروی کار توجه دارد که عدم سرمایه گذاری و وجود نیروی کار، موجب بروز بعضی از ناتعادلیها در اقتصاد می‌گردد. کشوری در اقتصاد خود موفق می‌باشد که در نیروی انسانی خود سرمایه گذاری کند. در این نظریه جایگاه نیروی انسانی تقریباً نادیده انگاشته شده است و سرمایه پولی را باعث به حرکت در آمدن اقتصاد در بازارها می‌داند. در اصل این سرمایه دو باید مکمل یکدیگر قلمداد شوند و با هم مد نظر قرار گیرند. نیروی انسانی یک سرمایه عظیم اقتصادی است و اگر با مدیریت صحیح آنها را تحت شرایطی به نظم درآورد، خیلی نتیجه بخش خواهد بود. نظریه چهارم در مورد اشتغال و محصول می‌باشد. از آنچه گذشت می‌توان نظریه محصول جدیدی را بیان کرد. این نظریه براساس غیر قابل انعطاف پذیری مزد و قیمت است، تحت چنین شرایطی فرض کنید که به دلایلی بیکاری غیربرخوردی غیر اداری وجود دارد و به عبارت دیگر، تقاضا برای کار کمتر از عرضه کار باشد اگر باید مثلاً، محصول در این ماه افزوده گردد، کارگر بیشتری لازم است که افزایش محصول داشته باشد. بنابر این رابطه میان محصول و اشتغال بر جا است. اگر محصول بالا رود، میزان اشتغال نیز افزایش می‌یابد و اگر محصول کم شود اشتغال نیز کاهش می‌پذیرد بنابر این محصول فوق می‌تواند، نظریه ای در باره اشتغال نیز باشد.^۹

نظریه فوق با نظریه دوم که بدان اشاره گردید، مطابقت دارد. این نظریه نیز به اشتغال بیشتر از بازده توجه دارد و توجه آن بیشتر بر نیروی انسانی است. با توجه به آنچه که در خصوص اشتغال در این نظریات بیان گردید، می‌توان گفت که سه چیز موجب بهبود سطح اشتغال در جوامع می‌شود که از این سه مورد یکی بر مبنای کار قرار دارد و دوتای دیگر، در مرتبه بعدی قرار می‌گیرند. باید ابتدا ما برنامه ریزی دقیق و صحیحی را ارائه دهیم و بعد با توجه به برنامه ریزی، سرمایه گذاری لازم را لحاظ کنیم و این سرمایه گذاری را بر روی نیروی انسانی که رکن مهم در پیشرفت است، پیاده کنیم. هر یک از دیدگاههای اشاره شده به نحوی از نقطه ضعف و قوتی برخوردار هستند. ولی به نوبه خود حائز اهمیت می‌باشند. هر کدام از سه عامل فوق به یکی توجه کرده و فاکتورهای دیگر را نادیده انگاشته‌اند. لذا، ما جهت استفاده صحیح و بهینه از نظریه‌ای، باید آن را سبک - سنگین کرده و دریابیم که آیا انجام این نظریه در هر مکان و هر جایی قابل استفاده است؟ اگر قابل استفاده است با چه شرایطی می‌توان، آن را به کار بست.

● نقش آموزش در فرآیند اشتغال

شتاب و حرکتی که جوامع را در نیمه دوم قرن بیستم از شیوه های کهن و شناخته شده به سوی تغییرات جدید و نا آشنا و نامعمول هدایت می‌کند، به حدی است که در بسیاری از اقشار جامعه، اختلالاتی ایجاد نموده است. حتی در برخی از موارد، در کارکرد نهادهای جامعه، ایجاد اختلال کرده است؛ از جمله مواردی که می‌توان ذکر کرد عبارتند از:

انجام اصلاحات ارضی شتاب زده در جوامعی که هنوز امکانات استقلال لازم در دسترس روستائیان و کشاورزان قرار نگرفته است^۴ که این عامل، موجب مهاجرت فزاینده روستائیان به شهرها را فراهم آورده و مشکلات زیادی را فراهم کرده است روستائینی که قبلاً به عنوان تولید کننده، در جامعه شناخته شده بودند؛ اکنون به عنوان مصرف کننده، بر مشکلات جامعه افزوده اند. یا اجرای برنامه های تنظیم خانواده، در جوامعی که زیر بنای تأمین اجتماعی برای

کلیه افراد جامع فراهم نشده است و دولت تعهدی نسبت به دوران سالخوردگی و از کار افتادگی افراد، بویژه طبقات محروم جامعه ننموده است، چنین تغییراتی در صورتی که با شتابزدگی انجام نیپذیرد و شرایط لازم برای اجرای آنها از پیش فراهم شده باشد، در دراز مدت می‌تواند برای جامعه مفید واقع گردد. ولی در کوتاه مدت به علت ایجاد اختلالات در شیوه معمول زندگی اکثریت مردم، بر نارضایتیها می‌افزاید.

یکی از نتایج جدی حاصل از تغییرات شتابزده در جوامع سنتی، این است که فرزندان و نسل جوان نسبت به شیوه‌های کهن خانوادگی سلب اعتماد می‌نمایند و بی‌اعتقاد می‌شوند.^۴ بدینسان مجموع آموزشهای غیر رسمی که در این جوامع مرسوم بوده‌است، در معرض زوال و نابودی قرار می‌گیرد. از زاویه دیگری نیز می‌توان به مسأله تغییرات نگاه کرد، در جوامعی که خود افراد خواستار ایجاد تغییرات هستند باز هم می‌تواند اشکالات بوجود آید و باعث نابسامانیهای بسیاری گردد. این اشکالات می‌تواند، ناشی از تأخیر یا عدم تحقق تغییرات مورد نظر باشد. در این جوامع نیز با برنامه‌ریزی دقیق و مشخص نمودن هدفها و مطلع نمودن مردم نسبت به تغییرات می‌توان با جلب مشارکت مردم، در امر برنامه‌ریزی و همکاری آنان در اجرای برنامه به هماهنگی لازم دست یافت.

طی چند قرن اخیر، این فکر که انسان قادر به ایجاد تغییرات مداوم و منظم در جهت مطلوب در محیط زندگی خود باشد، شکل گرفته است. این فکر را در فرهنگ صنعتی غرب، باید یافت که بر این اعتقاد استوار است که پیشرفت عملی است.

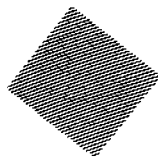
بنابراین برنامه‌ریزی، رشد و توسعه باید پیوسته به خود هشدار دهد تا واقع بین باشد و از تخیلات بلند پروازانه پرهیز نماید و تشخیص و رفع مسایل و نیازهای ضرورتی توجه لازم را مبذول دارد.

شولتز، رشد اقتصادی را افزایش تولید به طریقی که درآمد واقعی جامعه را بالا ببرد، تعریف می‌کند؛ ولی میزان رشد و درآمد ملی را به عنوان شاخص، برای اندازه‌گیری رشد اقتصادی فرض می‌کند. البته این مقدار رشد نباید از میزان رشد جمعیت کمتر باشد که بدین ترتیب، اندازه رشد سرانه درآمد، شاخص

مناسب‌تری می‌باشد. این فرض کاملاً پذیرفته شده‌ای است زیرا که مردم هم خواهان درآمد ملی واقعی بالاتر و رشد اقتصادی بیشتر هستند.^۵ جهان هنوز از فقر و تهیدستی به سر می‌برد، لکن برای انسان امروزی مسلم است که راهی برای رهایی از فقر وجود دارد. در قرن اخیر، دنیا شاهد رشد سریع تعداد زیادی از کشورهای پر خلاف رشد سریع جمعیت بوده‌است. کشورهایی که هنوز به این مقصود، خود نائل نشده‌اند در پی یافتن راهی برای رسیدن به آن هستند.

سؤال اساسی که در این زمینه مطرح می‌شود، این است که منبع رشد اقتصادی چیست و عوامل تعیین‌کننده آن کدامند؟ آیا نیروی کار، منابع طبیعی و یا سرمایه مولد این رشد هستند؟ پاسخ سنتی به این مطلب اصولاً کار بیشتر و پس‌انداز بوده است، زیرا عامل اصلی رشد را در نیروی کار و سرمایه فیزیکی می‌دیدند. اما مشاهدات کنونی، ذ‌نشان می‌دهد که درآمد ملی با آهنگی بسیار سریعتر از دو عامل کار و سرمایه رشد یافته و منبع توجیه نشده‌ای در رشد و درآمد ملی قابل مشاهده است.

یک بررسی تجربی از رشد اقتصادی بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۵۷ در آمریکا نشان می‌دهد که در حالی که درآمد ملی واقعی سالانه رشدی معادل ۳ درصد داشته، رشد سالانه نیروی کار و سرمایه فیزیکی به ترتیب $\frac{1}{8}$ و $\frac{1}{8}$ درصد بوده‌است. به عبارت دیگر، متوسط وزن سرمایه و نیروی کار، فقط حدود ۱ درصد رشد داشته است در حالی که محصول حاصل، از رشد واقعی سالانه، ۳ درصد برخوردار بوده‌است و بخش عظیمی از این رشد با عوامل تولید یا رشد قابل توجیه نیست. لذا عوامل اصلی افزایش درآمد ملی، سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی است. بعضی ممکن است آموزش را جهت ارتقاء اخلاقی و اجتماعی انسان مفید بدانند. فرض مورد نظر این تحقیق، با اعتقاد فوق‌الذکر تضادی ندارد و آموزش هم می‌تواند، جنبه‌های اخلاقی و معنوی را در برگیرد و هم موجبات افزایش ظرفیتهای مولد مادی را در انسان فراهم آورد. هم چنان که خواهیم دید، رشد سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی آمریکا در دو زمان مورد بررسی بسیار سریعتر از رشد عوامل تولید دیگر (کار و سرمایه)



● حاصل و ثمره آموزش چیزی نیست که به سادگی بتوان آن را ارزیابی نمود. سالها طول می‌کشد تا بوسیله آموزش، ظرفیتهای بالقوه قابل توجهی در انسان بوجود آید و سپس این ظرفیتهای، در تولیدات مفید و اقتصادی نمود پیدا کنند.

● آموزش اصولی و برنامه‌ریزی شده موجب ارتقای سطح کیفی و فعالیتها گسردیده‌است، و راه را به سوی پیشرفت هموار می‌سازد.

● آموزش در جامعه باید همگام با اشتغال‌زایی پیش رود.

بوده‌است و این سرمایه‌گذاری رشد درآمد ملی را به خوبی توجیه می‌کند.^۵

آیا رابطه‌ای بین سطح درآمد و سطح و میزان آموزشها وجود دارد؟ اگر فرض کنیم که آموزش موتور نیرومند در افزایش کارایی و ازدیاد درآمد باشد، در این صورت باید آموزش رانوعی سرمایه‌گذاری که رشد اقتصادی را موجب می‌شود، تلقی کرد. در جهان امروز، کشوری که مردم آن آموزشهای لازم، در جهت بهبود کیفیتهای تولیدی بی‌بهره‌اند، نمی‌تواند اقتصادی مدرن داشته باشد و به عبارت دیگر، کشورهایی که درآمد سرانه بالا دارند، نمی‌توانند، از سطح دانش باینی برخوردار باشند. با این وصف، نمیتوان نتیجه‌گرفت که رابطه مستقیم و معینی بین آموزش و سطح درآمد وجود دارد؛ بلکه این رابطه، رابطه‌ای بسیار پیچیده است.

حاصل و ثمره آموزش چیزی نیست که به سادگی بتوان آن را ارزیابی نمود. سالها طول می‌کشد تا بوسیله آموزش، ظرفیتهای بالقوه قابل توجهی در انسان بوجود آید و سپس این ظرفیتهای، در تولیدات

مفید و اقتصادی نمو پیدا کنند. کوشش فراوانی می‌خواهد تا بذر اصلاح شده‌ای را بوجود آورد و سپس آن را با شرایط محیط وفق داد و در سطحی وسیع بکارگرفت. اما مشکل بودن ارزیابی نتایج سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی بدین معنی نیست که نقش این نوع سرمایه‌گذاری، در افزایش درآمد ملی، مورد تردید قرارگیرد. سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی هر نوع مهارت و تخصصی را علی‌رغم منبع آن در بر می‌گیرد و آموزشهای همراه با کار، بخش مهمی از این نوع سرمایه‌گذاریها را شامل می‌شود.

بر طبق گفته‌های فوق، نقش آموزش در بالا بردن توان فردی در جهت افزایش تولیدات و بالطبع افزایش اشتغال بر همگان روشن می‌شود. آموزش اصولی و برنامه‌ریزی شده موجب ارتقای سطح کیفی فعالیتها گردیده‌است، و راه را به سوی پیشرفت هموار می‌سازد. هر نهالی که استعداد رشد داشته باشد، اگر در محیطی مساعد قرار نگیرد، با آن استعداد، نمی‌تواند رشد کند و بازدهی بدهد و این را می‌توان، در مورد انسانها نیز، تعمیم داد. اگر هر انسانی دارای استعداد وافر باشد و این استعداد به صورت راکد باقی بماند و آموزشی نبیند؛ بالقوه خواهد ماند و به بالفعل تبدیل نخواهد شد. زمانی بود که طاعون موجب مرگ و میر زیادی را فراهم می‌آورد، ولی با آموزش بهداشت و راههای پیشگیری از آن، کم‌کم این مسأله مرتفع گردید. زمانی بود که کشاورزان علت کاهش محصول خود را نمی‌دانستند و در این فکر مانده بودند که با وجود زمین و آب و و بذر چرا باز محصول خوبی بدست نمی‌آورند ولی آموزش در زمینه کشاورزی، موجب برملاشدن راز این مسأله گردید. استفاده از بذر اصلاح شده، آزمایش خاک جهت فهمیدن کمبود عناصر غذایی لازم در خاک، استفاده از روشهای نوین در امر زراعت، کاشت بذر در موقع مناسب همه و همه موجب افزایش محصول را فراهم آورد، که ما در قرن اخیر، شاهد چنین پیشرفتهایی در کشورهایی چون آمریکا، کانادا، استرالیا هستیم. زمانی بود که وجود یک گاو مریض یابیک گوسفند مریض، و به طور اعم، یک دام موجب از بین رفتن هزاران دام همنوع خود می‌شد، ولی آموزش در زمینه دامداری این مشکل را برطرف کرد، و روز به روز، ما شاهد افزایش دام می‌باشیم. استرالیا از

نمونه این کشورهاست. زمانی بود که بعضی از مشاغل روستایی چون قالیبافی، سوای صرفه اقتصادی، عوارض بدنی فراوانی را برای بافنده به جامی گذاشت، ولی با آموزش صحیح و آموزش بافندگی و عوامل ثانوی چون مکان قالیبافی و نشستگاه قالیباف و طریقه نشستن، پشت دار قالی، این مسأله را نیز مرتفع کرد دهها نمونه دیگر در این خصوص می توان، مثال زد.

امروزه آموزش، چنان جای خود را در توسعه اقتصادی باز کرده که نبود آن یک نقصان تلقی می شود و باعث عدم پیشرفت جامعه می گردد. آموزش در جامعه باید همگام با اشتغال زایی پیش رود.

آموزش اصولی و برنامه ریزش شده موجب ارتقای سطح کیفی و فعالیتها گردیده است، و راه را به سوی پیشرفت هموار می سازد. در جامعه های روستایی بعضی از مسائل تخصصی چه دآمداری و چه کشاورزی، نادیده گرفته می شود که این موجب بروز خسارت های بیشمار می گردد. با آموزش درست و صحیح مثلاً در زمینه روشهای مراقبت از دام و غیره هم موجب ایجاد شغل در این مسأله می شویم و هم از، نابودی دام جلوگیری می کنیم و هم اقتصاد کشور را روز به روز به سوی خودکفایی (گوشت) خواهیم رساند و با این تفاسیر به جایگاه آموزش، در رشد اقتصادی واقف خواهیم شد.

● منابع و مأخذ مورد استفاده

- ۱- مهرانگیز کار، ترجمه پروین رهنسی فرد. زنان در بازار کار ایران به اضماع تئورهای نارابری جنسی. روشنگران ۱۳۷۳
- ۲- احمد خزاعی اشتغال در جهان سوم - ناشر: سازمان برنامه و بودجه، تاریخ چاپ: ۱۳۶۸
- ۳- سرکار خانم دکتر پریدخت فشارکی - جغرافیای روستایی - ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی - تاریخ چاپ انتشار ۱۳۷۳
- ۴- دکتر فرامرز رفیع پور - جامعه روستایی و نیازهای آن - ناشر: شرکت سهامی انتشار - تاریخ انتشار: ۱۳۶۴
- ۵- شولتز و تودو، و. ترجمه دکتر محمود توسلی - سرمایه گذاری در نیروی انسانی و توسعه اقتصادی، ۱۳۷۰ - بانک مرکزی جمهوری اسلامی
- ۶- عزیز کیاوند - اشتغال و فقر در جهانی پر آشوب - انتشارات برنامه و بودجه، ۱۳۶۵
- ۷- گروه مشاوران یونسکو - ترجمه دکتر فریده مشایخ - فرآیند برنامه ریزی آموزشی - انتشارات مدرسه، سال ۱۳۷۲
- ۸- دکتر حسین شکوهی - دیدگاههای نو در جغرافیای شهری - انتشارات سمت - چاپ اول ۱۳۷۳
- ۹- دکتر محمود ریاضی داودی - درآمد ملی و تحلیل اشتغال - انتشارات دانشگاه ملی ایران - سال ۱۳۵۷

■ نتایج کلی در ارتباط با هر دو رهیافت

در سالهای اخیر در فیجی علاقه فزاینده ای نسبت به رهیافتهای آموزش غیررسمی در مقایسه با رهیافتهای آموزش رسمی، با فرض کارایی بیشتر، هزینه های کمتر و توانایی بیشتر، در برطرف کردن نیازهای آموزشی تعداد زیادی از روستاییان بوجود آمده است. برنامه های آموزش سیار (رهیافت شماره ۱ و ۲) بر اساس رهیافتهای آموزش غیررسمی تنظیم شده اند و تعداد فراوانی از روستاییان را، با هزینه های نسبتاً پایین، مورد حمایت های آموزشی قرار داده اند. با این حال، ارزشیابی های به عمل آمده نشان می دهد، چنانچه از پرسنل و ابزار و تجهیزات، استفاده بهینه به عمل نیاید، همچنین اگر آموزش، توسط آموزشگران محرب صورت نگیرد؛ رهیافتهای غیررسمی ذکر شده نیز، هزینه پایین و اثربخشی مورد انتظار را به دنبال نخواهد داشت. با وجود این رهیافتهای فوق دارای پتانسیلهای بالایی بوده است که در مناطق اقبانوسیه می تواند، موجبات بهبود مهارتها و دانش روستاییان را فراهم آورده، منجر به ارتقاء سطح زندگی آنان گردد.

برنامه های آموزشی مایل به فعالیت در واحد فیلم سیار بوده اند.

ه- هماهنگی

کمیته هماهنگی کلیه نمایندگی های دخیل در امر آموزش را گرد هم جمع می نموده، که خود موجب آن شده است که نیازهای آموزشی سراسر نقاط جزیره به خوبی شناخته شود. دوره ها عموماً توسط نمایندگیهایی که در زمینه خاص مسؤولیت دارند به اجرا درمی آمد و تنها در سه مورد رهیافت جامعی توسط چندین نمایندگی عملی می شد. واحد سیار، موقعی به طور مؤثر مورد استفاده قرار می گیرند که تمام نیازهای جامعه محلی تشخیص داده شده است و یک رهیافت جامع، جمعیت دستیابی به آنها مورد استفاده قرار می گرفت.

ز - هزینه عملیات

هزینه عملیاتی واحد سیار در طول ۱۲ ماه (تا ۲۸ فوریه ۱۹۸۱) عبارت بوده است از:

اقلام	هزینه (دلار)
ایاب وذهاب و حقوق کارکنان و راننده	۲۲۹۲
هزینه وسایط نقلیه عملیات	۲۰۵۹
تعمیر و نگهداری تجهیزات	-
	۴۳۵۱

اگر برنامه های سرگرم کننده عمومی در نظر گرفته نمی شد، هزینه هر کارآموز بالغ بر ۳۴ دلار می شد. که هزینه استهلاک ابزار وسایط نقلیه را نیز دربرمی گرفت (لازم به ذکر است که حقوق آموزشگران جدای از هزینه فوق می باشد) واضح است که با استفاده کارآمد و مناسب از وسایل و تجهیزات، مقدار این هزینه ها به طور قابل ملاحظه ای کاهش داده می شد. در مقام مقایسه، هزینه هر کارآموز برای دوره های آموزشی رسمی که توسط مرکز آموزش روستایی برگزار می شد. در هفته ۵۲ دلار بود. این مبلغ شامل استهلاک نیز می شد (این مرتبه نیز، حقوق آموزشگران جدای از مبلغ مزبور به حساب می آمد). به طور کلی از نظر میزان کارایی، واحد سیار نسبت به برنامه های آموزش رسمی، تعداد بیشتری از روستاییان را آموزش داده است (۳۰۰ نفر در مرکز آموزش روستایی ناساسو و ۹۰۰ نفر در واحد سیار)